

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

یونس نگاه - کابل

۲۹ جون ۲۰۱۹



بلخ رابعه

ترک از درم درآمد، خندانک آن خو بروی چابک، مهمانک

بارها به شهر مزار و برخی قریه‌های مجاورش رفته بودم، ولی فرصت دیدن بلخ تا دو هفته قبل میسر نشده بود. مثل شما عادت دارم وقتی به جایی سفر می‌کنم، قبلاً درمورد آن براساس شنیدگی‌ها و عکس‌ها یا فلم‌هایی که دیده‌ام خیال‌پردازی کنم. ذهنم را به نبرد فراخوانم تا نزدیک‌ترین تصور ممکن را نقش زند. ولی، همیشه تصویر ذهنی‌ام با آنچه هست، هیچ شباهتی ندارد.

سال‌ها قبل وقتی اولین بار قرار شد از سالنگ گذشته به شمال کشور بروم، برای ایجاد تصور ذهنی از سالنگ و پلخمری ساعت‌ها وقت گذاشتم و حتی از طریق گوگل ارت مسیر را تماشا کردم. اما مثل همیشه آنچه گوگل ارت و قصه‌های دوستان و عکس‌های موجود در ذهنم خلق کرده بود هیچ شباهتی با پلخمری و سالنگ واقعی نداشت.

بلخ نیز دور از تصور من بود، بسیار زیباتر، زنده‌تر و دیدنی‌تر. قصه بلخ را با بقایای مدرسه خواجه بهاءالدین‌ولد شروع می‌کنند، ولی من دوست دارم قصه را از جای دیگر آغاز کنم: رابعه.

شاید تعدادی از شما ندانید که رابعه عرب بود. پدرش یکی از هزاران عربی بود که برای گرفتن فرهنگ و زبان بلخی‌ها خیلی کوشیدند، ولی بلخ خلاف قاهره و بسیار شهرهای دیگر، عرب‌ها را در خود نوب کرد و دختر والی عرب را چنان از خود کرد که بومی‌تر از اکثر باشندگان هزاران ساله بلخ، بلخی شد.

پدر رابعه یکی از صدها سردار عرب بود که برای سرکوب عشق و ترویج زهد و ریا علشکر کشیده بودند، اما بلخ در نطفه این متجاوز عشق کاشت و فرزند خود او را نماد ایستادگی در برابر آنچه فرهنگ و سنت "برتر" عرب از جمله تبلیغ ناقص‌العقل بودن زن خوانده می‌شد، ساخت.

در بلخ تمام مزارها بلندتر از زمین‌های مجاوراند، برای خواندن سنگ‌نوشته گور دیگران لازم نیست خم شوید، و اگر صاحب قبر والا مقام بوده باشد، باید چند پله بالا بروید تا سنگ مزارش را بخوانید. اما برای دیدن گور رابعه باید سرخم کنید و چند متر به درون زمین بروید. گویا گور دیگران بر پشت زمین است ولی گور رابعه در قلب زمین. برای رابعه زمین بغل باز کرده، سینه گشوده و در دل خود جایش داده است.



مزار رابعه به هیچ مزاری که تا هنوز دیده‌ام شباهت ندارد. گور متروک و آرامش را با تکه سرخی پوشانده‌اند و به‌جز گنبد کوچکش هیچ چیز زینتی و هنری بر آن نیفزوده‌اند.



رابعه صبور بود، نام و یادش نیز صبور است. برگ برنده این دختر عاشق شهامت در عشق ورزیدن و صبر در رسیدن است:

عشق او باز اندر آوردم به بند	کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریائی کرانه ناپدید	کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان بری	بس ببايد ساخت با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب	زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی	کز کشیدن تنگتر گردد کمن